



سرشناسه: پپین، رابرت بی. ، Pippin, Robert B. . عنوان و پدیدآور: خودآگاهی نزد هگل: میل و مرگ
در پدیدارشناسی روح / رابرت پپین . مترجم: امیر مازیار . شاپک: ۷ - ۶۴ ۶ - ۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا . مشخصات ناشر: تهران، نشر لگا، ۹ ۴ یادداشت: عنوان اصلی؛
.Hegel on self- consciousness: desire and death in the Phenomenology of spirit
موضوع: پدیدارشناسی روح -- نقد و تفسیر . موضوع: آگاهی -- تاریخ . شناسه افزوده: مازیار، امیر،
۵۱ ۳، مترجم، رده‌بندی کنگره: B2929، رده‌بندی دیویی: ۴ . شماره کتاب‌شناسی: ۸۷ ۹ ۸ .

خودآگاهی نزدِ هگل

میل و مرگ در پدیدارشناسی روح

نوشتهٔ رابرت پپین

ترجمهٔ امیر مازیار



مجموعهٔ دُرنگ‌ها

خودآگاهی نزد همگل

میل و مرگ در پدیدارشناسی روح

نوشته رابرت پیپین . ترجمه امیر مازیار (عضو هیئت علمی دانشگاه هنر)

طراح مجموعه: علی حسن زاده . ویراستار: ندا طالبی . نمونه خوان: زهرا علی بابایی

چاپ دوم، بهار ۱۴۰۲، ۵۰۰ نسخه . تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج، ساختمان ۴۰۰، طبقه دوم، واحد ۵، نشر لگا . تلفن تماس: ۹۹ ۶۵ ۶۶ ۶۶ (۰۲۱) . «کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است» . وبسایت نشر: www.legapress.ir . اینستاگرام نشر: lega.press

فهرست مطالب

۷ مقدمه مترجم

۱۱ سپاسگزاری

۱۳ ملاحظات مقدماتی

فصل نخست: دربارهٔ این مدعای هگل که خودآگاهی

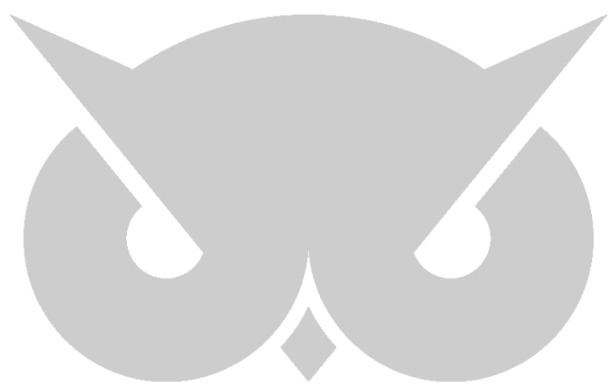
«خودمیل» (Begierde überhaupt) است ... ۱۹

فصل دوم: دربارهٔ این مدعای هگل که «خودآگاهی ارضای

خود را صرفاً در خودآگاهی دیگر می‌یابد» ۶۵

۹۷ ملاحظات نهایی

۱۰۷ نمایه



مقدمه مترجم

گزارف نیست اگر بگوییم با هگل مسیر و تعریف جدیدی برای فلسفه پدید می‌آید. در این تعریف فلسفه وارد تاریخ می‌شود و دوگانه‌های انضمامی-انتزاعی و عینی-ذهنی اتحاد پیدا می‌کنند. هگل چگونه توانست چنین تغییری در فلسفه ایجاد کند و چگونه این تغییر با سنت فلسفی پیش از او پیوند می‌خورد؟ قطعاً بنیاد اساسی این تغییر را کانت ایجاد کرد. کانت جهان عینی را متکی و وابسته به ذهن معرفی کرد و نشان داد که جهان در آگاهی ما ساخته و پرداخته می‌شود؛ اما سرشت بحث کانت همچنان معرفت‌شناسانه بود و هیچ رنگی از تاریخ نداشت. او آگاهی را تاریخی نمی‌دید و در جهان کانتی بر ساخته آگاهی، تاریخ حضوری ملموس نداشت. این دو گام بزرگ را هگل در پدیدارشناسی روح برداشت.

پیشین که از فیلسوفان برجسته معاصر و از مفسران نامدار هگل است، در این کتاب کوتاه سعی کرده دقیقاً بر این موضوع متمرکز شود که هگل چگونه در آگاهی و خودآگاهی کانتی تغییر ایجاد می‌کند و به آن سرشت جمعی و تاریخی و عملی می‌دهد؛ یعنی چگونه جهانی که در ذهن ساخته می‌شود، مبتنی بر عمل فاعل شناسا در جهان اجتماعی و تاریخی و در قبال دیگران است یا به تعبیر دیگر، چگونه بنیان

شناخت نظری بر امری جمعی و عملی است. پیین برای شرح این موضوع بر فصل چهارم پدیدارشناسی روح و مفهوم خودآگاهی در آن متمرکز می‌شود و دو حکم اساسی هگل در این فصل را موضوع دو فصل این کتاب قرار می‌دهد: «خودآگاهی همان میل است» و «خودآگاهی ارضای خود را صرفاً در خودآگاهی دیگر می‌یابد».

بیان پیین بسیار موجز است و زبان کتاب دشوار. پیین آشنایی خواننده با فلسفه کانت و مباحث پیشین کتاب پدیدارشناسی روح را مفروض می‌گیرد و در عین حال می‌کوشد، ادعا و استدلال خود را با دقت بسیار طرح کند و اقوال ناقدان و تفاسیر بدیل را نسبتاً به تفصیل می‌آورد و به بحث می‌گذارد. از این جهت، این متن کوتاه می‌تواند عمیقاً خواننده را با فلسفه هگل و به خصوص مباحث کتاب پدیدارشناسی روح و رویکردهای تفسیری جدید نسبت به آن درگیر سازد؛ اما خواننده غیرمتخصص برای بهره‌مندی مطلوب از این اثر باید با شکیبایی و دقت بسیار مباحث متن را دنبال کند و آن را متنی درسی و بحثی بداند.

در این مقدمه کوتاه ناگزیر از اشاره به وجهی از مفهوم خودآگاهی نزد کانت هستیم که مرتبط با یکی از عبارات کلیدی این متن و شکل و شیوه ترجمه آن است و شاید بتواند قدمی اولیه برای ورود به متن پیین نیز باشد. پیین مکرر در این متن عبارت «نسبت داشتن با خود در نسبت با عین» را به کار می‌برد. این عبارت بیانگر جایگاه خودآگاهی در شناخت جهان نزد کانت است و برای درک درست آن باید به اجمال با فرایند شناخت نزد کانت آشنا بود.

از منظر کانت، آنچه ما از جهان و امور واقع، یعنی عین، از طریق حواس به دست می‌آوریم، کثراتی از داده‌های حسی‌اند که نمی‌توان هیچ مفهوم و معنای مشخصی را به آن‌ها نسبت داد. در هر لحظه از امر پیش روی من هزاران هزار پرتو نوری به سمت بینایی من گسیل می‌شود که با هم متفاوت‌اند و به هیچ‌وجه خودبه‌خود نشانگر عینی در خارج از من نیستند. آنچه ما برای شناخت خارج نیاز داریم،

وحدت بخشی به این کثرات است؛ وحدتی که آگاهی ما باید بر این کثرات اعمال کند و بدون این وحدت بخشی «عین» شکل نمی‌گیرد. از همین جا روشن می‌شود که آگاهی ما حتی در مرتبه ادراک حسی جهان، یعنی مثلاً دیدن محسوسات، به هیچ وجه منفعل نیست، بلکه فعال است و از جانب خود مداخله‌ای اساسی در این داده‌ها انجام می‌دهد. تفصیل این مداخله که به منظور وحدت بخشی به کثرات برای رسیدن به عین انجام می‌گیرد، در متن کتاب نقد عقل محض کانت آمده و عبارت است از مکانمند و زمانمند کردن داده‌های حسی و اطلاق مقولات پیشین فاهمه بر آن‌ها. بدون این مداخله از جانب ذهن، داده‌های حسی محض هیچ چیز را در جهان به ما نشان نمی‌دهند. اما این مداخله را چه کسی انجام می‌دهد؟ در ورای این روند شناخت باید منی قرار داشته باشد که این فعل را انجام دهد و کانت آن را «من استعلایی» نام می‌دهد. نقش این «من» در شناخت با این عبارت مشهور در نقد عقل محض بیان شده است که «من می‌اندیشم باید بتواند با همه تصورات من همراه باشد». «من» زمانی می‌تواند چنین عملی را انجام دهد که خودآگاه باشد؛ یعنی، به حضور خود در فرایند ادراک و اینکه فعلی شناختی انجام می‌دهد و در انجام این فعل حکم یا احکامی از جانب او صورت می‌گیرد آگاهی داشته باشد. هرچند کیفیت این خودآگاهی در متن کانت چندان روشن نیست؛ اما نقش اساسی آن در شناخت و شکل‌گیری عین از ارکان تصور کانت از شناخت است و کانت آن را همچون ترجیح‌بندی در سراسر کتاب تکرار می‌کند. پس از نظر کانت برای داشتن هرگونه آگاهی به جهان باید خودآگاهی داشت و خودآگاهی شرط آگاهی از اعیان است. این معنا در این اثر به شکل عبارت نه‌چندان هموار «نسبت‌داشتن با خود در نسبت با عین» در می‌آید؛ یعنی، برای پیدا آمدن نسبتی (شناختی) با عین باید شناسنده نسبتی با خود (خودآگاهی) پیدا کند. حال به گمان پیشین، بحث هگل از تأمل و تدقیق در این «نسبت‌داشتن با خود در نسبت با عین» آغاز می‌شود؛ یعنی تأمل در خودآگاهی‌ای که شرط هر آگاهی از اعیان است.

این خودآگاهی چه نوع نسبت داشتن با خود است و چگونه می‌تواند به شکل معتبری محقق شود؟ آیا خود این خودآگاهی نوعی آگاهی حسی درون‌نگرانه از خود است یا چیزی غیر از این و آیا این آگاهی از خود می‌تواند بدون حضور دیگری «خودآگاهی» محسوب و حکمش معتبر تلقی شود؟ به گمان پپین، هگل در فصل چهارم پدیدارشناسی به این پرسش‌ها پرداخته و پاسخ خاص او بدین پرسش‌ها به معنایی از خودآگاهی و بدین‌سان معنایی از «شناخت عین» منتهی شده است که ناگزیر از ذهن فاعل شناسا فراتر می‌رود و پای نسبتی عملی با خودآگاهی‌ای دیگر را در میان می‌آورد. باید در تمام متن ترجمه، این عبارت را در حکم عبارتی واحد و در ارجاع به این خودآگاهی در نظر گرفت.

در برگردان این اثر و زبان پیچیده و دشواریاب پپین سعی کرده‌ام اصل را بر انتقال درست محتوای فلسفی در زبانی قرار دهم که در سنت فلسفی ما معیار بوده است و در عین حال، به متن پایبند باشم. از آقای سعید باقرزاده، مدیر نشر لگا، برای فراهم آوردن فرصت این ترجمه و شکیبایی و همراهی‌شان در مسیر کار تشکر می‌کنم. از آقای علی حسن‌زاده ممنونم که نکاتی را درباره ترجمه مقدمه پپین تذکر دادند. ساره امیری با دقتی ستودنی ترجمه را با اصل مقابله کرد و سهوها و لغزش‌های چندی را یادآور شد که در ترجمه راه یافته بود و مرا وامدار خویش ساخت، از او بسیار ممنونم. روشن است که مسئولیت اصلی ترجمه و مشکلات احتمالی برجای مانده برعهده من است.

امیرمازیار

سپاسگزاری

آنچه در پی می‌آید، نسخه‌ی گسترش‌یافته و بازنگری‌شده‌ی درس‌گفتارهای اسپینوزا است که در دانشگاه آمستردام در آوریل و می ۲۰۰۹ ایراد شد. نظم این بود که تفسیری از آنچه من و بسیاری دیگر آن را مهم‌ترین فصل در همه‌ی آثار هگل می‌دانیم، یعنی فصل چهارم پدیدارشناسی روح، در کنار جستاری در باب اهمیت فلسفی اندیشه‌های هگل قرار دهم.

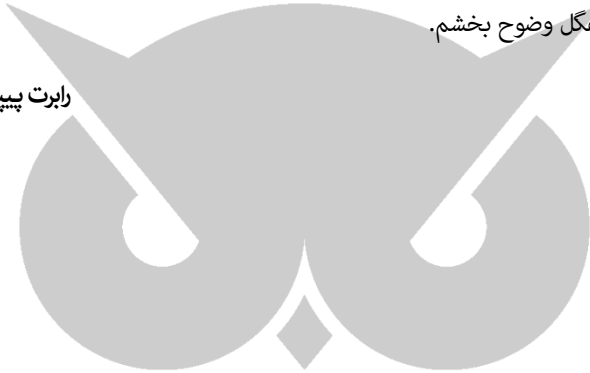
از گروه فلسفه‌ی دانشگاه آمستردام برای فرصت ارائه‌ی این درس‌گفتارها و به‌خصوص برای فرصت اقامت و تدریس در یکی از زیباترین و جذاب‌ترین و فرهنگی‌ترین شهرهای دنیا، بسیار سپاسگزارم. برای بسیاری از محبت‌های خرد و کلان در طی اقامت‌م به مدیرگروه، یوزف فریشتل،^۱ دوستم، بیانه‌ی رُسلا^۲ و نیز یولاندا فریک^۳ به‌جهت توجه مؤثر و مهربانانه‌اش به بسیاری از جزئیات سفرمان و ماریکه دُویت،^۴ به‌جهت کمکش در امور اداری سمینارهای اصلی‌ام درباره‌ی پدیدارشناسی خودآگاهی نزد هگل، مدیونم.

1. Josef Früchtl
2. Beate Rössler
3. Ylana Verbeek
4. Marijke de Wit

این تفسیر از نظریه خودآگاهی هگل را نخست در همایشی ویژه طرح کردم که به میزبانی دانشگاه کالجیت در نوامبر ۲۰۰۸ (همایش کونناس) برگزار شد و سپاسگزار گروه فلسفه آنجا برای این دعوت و برای بسیاری از بحث‌های جاندار و روشنگر با اعضا و دانشجویان این گروه هستم و سپاسگزار دیگر اعضای همایش، جان مکداول و رابرت برندم، به جهت واکنش‌ها و ملاحظاتشان در آنجا و کل آثارشان هستم که همیشه برای من الهام‌بخش بوده‌اند.

به‌ویژه ملاحظات و مکاتبات جان مکداول پس از این رویداد برای من مفید بود تا به فهم او (و خودم) از این فصل آشکارا محوری، اغلب عمیق و گاه پیچیده در آثار هگل وضوح بخشم.

رابرت پیبین



ملاحظات مقدماتی

یکی از دغدغه‌های اصلی هگل در کتاب تحول‌آفرینی که در شهر آلمانی ینا به نگارش درآورد، هنگامی که صرفاً در دهه سوم زندگی‌اش بود، یعنی پدیدارشناسی روح، از دغدغه‌های آشنای فلسفه مدرن است: تلاش برای آنکه توانایی‌های مختلفی را که در ادراک^۱ و تعقل^۲ و عاملیت^۳ خاص انسانی وجود دارد و به‌ویژه و ورای همه در برنامه هگل، نسبت‌های متقابل و پیچیده میان این توانایی‌ها را دریابیم. بدین‌سان در کتاب بی‌سابقه هگل شرح‌هایی درباره دریافت حسی، ادراک، حکم، کلی‌سازی، استنتاج، خودآگاهی، ضرورت مبتنی بر قانون، توجیه و همچنین قصد، غایت، عقل عملی، اجتماع زبانی و جمعی بودن به‌طور کلی آمده است. شرح هگل از این جهت نامعمول است که بر اساس روشی انجام می‌گیرد که او ابداع کرده است: «پدیدارشناسی» یا آنچه او نخست «علم تجربه‌آگاهی» خوانده بود. این روش جدید، به کمینه‌ترین بیان و به‌شکلی به‌شدت خلاصه‌سازی‌شده عبارت است از اینکه الگوهای ممکن تجربه (الگوهای ساختار بنیادین آن) را تصور کنیم. در وهله

1. sentience
2. sapience
3. agency

نخست، تجربه‌ی اعیان شناخت [objects] و تجربه‌ی فاعلان شناسای [subjects] دیگر را که محدود به یکی از این توانایی‌ها یا مجموعه‌ای از آن‌ها یا نسبتی خاص [میان آن‌ها] است و آنگاه با مجموعه‌ای از استدلال‌های خُلف مُبرهن سازیم که این تجربه‌ی تصور شده هنگامی که از منظر تجربه‌گر به تصور درآید، تجربه‌ای ممکن یا منسجم نمی‌تواند باشد و از این رو امر متمم یا بدیل معینی لازم است تا این تصویر ذهنی را تصحیح کند و بنابراین، امکان تازه‌ای باید در نظر گرفته شود. در نهایت، این آزمونِ درونی الگوهای تجربه، در جریان شرح پیش‌رونده هگل، چنان تفصیل و غنا می‌یابد که به واریسی امکان و کارایی یک شکل زندگی تاریخی و واقعی تبدیل می‌شود، تجربه‌ای تاریخی که تحت فرض این توانایی‌ها و نسبت‌های متقابل آن‌ها راهبری شده است؛ بنابراین، به محض آنکه هگل همه‌ی مواد لازم را برای تصویر کامل و باکفایت این فاعل تجربه جمع می‌آورد (یعنی پس از پنج فصل نخست) به شرح حتی نامعمول‌تر تحول چنین فاعلی می‌پردازد، فاعلی که حال شکلی از ذهنیت‌های همسان جمعی است و آن را *Geist* [روح] می‌خواند. از اینجا به بعد این شرح حتی نامعمول‌تر است؛ زیرا هگل به برنامه خودآگاهی انسان اساساً چونان موضوعی می‌پردازد که آن را «فعلیت» روح می‌خواند، یعنی بسط تاریخی و اجتماعی روح و به نظر می‌آید برای آنکه تغییری در موضوع خاص خود فلسفه ایجاد کند، اصرار می‌ورزد که فلسفه نباید صرفاً به پژوهش در مفاهیم بپردازد، بلکه باید مفاهیم را در «فعلیت» آن‌ها بیژود و معنای این عبارت در پدیدارشناسی فعلیت تاریخی آن‌هاست؛ یعنی این فعلیت بر اساس آن «آزمایش» تجربی پیش‌گفته در نظر گرفته شود.

تا بدین جا عمده‌ی این نگاه، نامعمول به نظر می‌آید؛ اما جدا از ابداعات بسیار شخصی هگل در زبان فلسفی آلمانی، در متن فهم‌پذیر است و نسبتاً امکان ردیابی دارد؛ اما دو نکته در روند پیشروی موضوع‌ها وجود دارد که در آن‌ها معمای [متن] ممکن است کاملاً سردرگم‌کننده شود. این دو نکته در فصل چهارم در باب «خودآگاهی»

رخ می‌نمایند؛ فقره‌ای که خود هگل آن را مهم‌ترین بخش کتاب و «نقطه عطف» آن می‌خواند. نکته نخست آنگاه رخ می‌نماید که هگل به ناگاه مدعی می‌شود: «خودآگاهی خود میل است» (Begierde überhaupt). نکته دوم به همین اندازه و شاید بیش از این، برای نظریه خودآگاهی هگل و برای اندیشه پسا‌هگلی مهم است و درست به همین اندازه فهمش دشوار: این مدعا که «خودآگاهی ارضای خود را صرفاً در خودآگاهی دیگر به دست می‌آورد».

تلاش خواهیم کرد تا معنا و انگیزه فلسفی طرح این دو مدعا را در کتاب خطیر هگل دریابیم؛ اما پیش از آنکه غرق این مشغله شوم چندین ملاحظه ضروری است. صرفاً به جدی‌ترین ملاحظه اشاره می‌کنم؛ یعنی اینکه به بیانی دقیق نمی‌توان گفت که هگل «نظریه» خودآگاهی در معنای معمول این واژه دارد یا دست‌کم اینکه جداساختن چنین نظریه‌ای کل‌گرایی مشهور هگل را مخدوش می‌کند. کل‌پدیدارشناسی روح تأملی بر خودآگاهی و به خودآگاهی رسیدن فاعلان انسانی است، به‌ویژه در مقام نوعی فاعل جمعی که به خودآگاهی جمعی می‌رسد و هگل هرچیزی را از آیین کاتولیک قرون وسطایی گرفته تا انقلاب فرانسه، مؤلفه‌ای ذاتی از این شرح می‌داند؛ اما چنان‌که امیدوارم در آنچه در پی می‌آید نشان دهم، متمایزترین و اصیل‌ترین وجه این شرح مبسوط در فصل چهارم در کانون نظر قرار می‌گیرد و همین امر حجت موجهی است برای اینکه صرفاً بر این فصل متمرکز شویم.

دلیلی دیگر و جامع‌تر هم برای این کار وجود دارد، دلیلی که بیشتر به سنت فلسفه انگلیسی و آمریکایی اختصاص دارد. به دلایلی متعدد فیلسوفانی نظیر ارسطو و دکارت و کانت (دست‌کم به درجاتی) همچنان حضوری زنده در فلسفه معاصر انگلیسی‌زبان دارند و در مقابل آنچه به نحو نامناسبی^۱ «فلسفه اروپایی» خوانده می‌شود، حضوری بسیار اندک در دانشگاه‌های پژوهشی نخبه دارد. می‌توان به درستی مدعی شد که با هگل و با اثرگذاری او بر فلسفه اروپایی متأخر است که

۱. «نامناسب» به این دلیل که عمده آنچه فلسفه تحلیلی تلقی می‌شود، ریشه در فلسفه آلمانی و اتریشی دارد.

این سنت، بنابر ادعا، ناهم‌گرا (یعنی فلسفه اروپایی متأخر) آغاز می‌شود. دو وجه برای این اثرگذاری وجود دارد. وجهی مربوط است به اینکه کسانی که ذیل سایه هگل فلسفه‌ورزی می‌کنند سرباز می‌زنند از اینکه مرز قاطعی ترسیم کنند بین [از طرفی] مباحث مشخصاً معرفت‌شناختی و مابعدالطبیعی یا حتی گسترده‌تر، مباحث صوری با [از طرف دیگر] مباحث متنوعی در باب آنچه معمولاً فلسفه عملی محسوب می‌شود: شرح عمل، عاملیت، غایت‌مندی، تفسیر و نظایر آن. همین رویکرد کل‌گرا آنآ به دومین نقطه ناهم‌گرایی منتهی می‌شود، نقطه‌ای که مبتنی است بر آمیزش فلسفه عملی و نظری: تأکید پسا‌هگلی بر اینکه در شرح و تبیین دعاوی موفق شناختی، اجتماعی بودن انسان و تاریخ‌مندی برآمده از این اجتماعی بودن را درج کنیم یا چنین امری ضرورت دارد حتی برای آنکه ماهیت نسبت مبنایی ذهن-جهان و نسبت فاعل-فاعل را به درستی فهم کنیم که به نحوی ناگزیر در هر شرح و تبیینی از نفس امکان توفیق شناختی یا عملی دخیل است. شکل‌های بسیاری از این ادعا وجود دارد که این فعلیت تاریخی اجتماعی برای آنچه معمولاً مباحث فلسفی محض در معرفت‌شناسی، مابعدالطبیعه، نظریه اخلاقی، زیبایی‌شناسی و... محسوب می‌شود، ضرورت فلسفی دارد: موضوع‌های اجتماعی اقتصادی در مارکسیسم، تبارشناسی و روان‌شناسی در نیچه، حال و عزم آدر هایدگر، اگزیستانسیالیسم و باستان‌شناسی و تبارشناسی در فوکو، ابتدای فاعل بر ساختار (یا محوشدن فاعل در ساختار) در ساختارگرایی و نظایر آن (البته دعوی متقابل فلسفه سنتی‌تر همواره این بوده است که چنین کوشش‌هایی فلسفه را به چیزی دیگر تبدیل می‌کند و چنان به گستردگی فلسفه را دگرگون می‌کند که ارتباط با آن به کلی قطع می‌شود).

می‌توان به نحو موجهی مدعی شد که آنچه آن را ناهم‌گرایی بین این سنت‌ها می‌خوانم، ریشه در این نقطه عطف در این فصل منفرد از پدیدارشناسی دارد، دلیلی